اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين اللهم ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

ديشب يک مقداری باز حسب القاعده از بحث خارج شديم رفته بوديم موضوع کتاب اشعثيات به مناسبتی و انصافاً ديگر حالا اشعثيات بحث مفصل­تری می­خواهد بحث خوبی می­خواهد و کتاب با ارزشی است انصافاً يعنی به لحاظ بحث علمی و اين­ها و ديگر چون از بحث ما خارج است فعلاً بحث ايشان را از اشعثيات به اين مقداری که تا الآن اين­جا متعرض شديم دست نگه می­داريم و آن نکته­ای را که فقط ابن عدی اشکال کرده بود که اشکال به شکل کتاب بود اشکال شکلی به کتاب آن را شايد يک نکته­ای يکی دوتا نکته­ای ديگر ماهم اضافه کنيم بحث بکنيم.

آنچه که ما رسيديم به کتاب اشعثيات اين اشکال شکلی ايشان نبود داشتيم يک ليستی از نوشتارهای قرن اول، که مثلاً فرض کنيد صحيفه صادقه بود و اين­ها ارائه می­داديم در راه اهل بيت در طريقه اهل بيت در قرن اول اول کتاب قضايا البته اول اول کتاب جامعه است که خب در اختيار عامه مردم نبوده و اين کتاب قضايا، سنن و احکام و قضايا بوده که شواهد الحمدلله به حد کافی موجود است که کتاب تا قرن چهارم هم موجود بوده و ديديم ديگر نقل، خود قاضی نعمان، مصر هم بوده و از اصل کتاب و نجاشی هم جوری نقل می­کند نسخه­ای بوده که معلوم می­شود نسخه نسبتاً مشهور است حسن ابن حسين انصاری عن چه است؟ علی ابن قاسم نمی­دانم که؟ کندی از محمد ابن عبيدالله از پدرش از جدش يا از به اصطلاح پدرش ابورافع نقل می­کند آن وقت نجاشی،

س:

51: 1

مسلم اين کتاب قضايای علی را نقل می­کند که برای

54: 1

آورده بودند

ج: بلی آن وقت نفی می­کند ابن عباس

س: يک خورد

2: 2

بعد هم که لوکان فلان

ج: بلی بلی آن به اصطلاح حالت نفی دارد آن کتابی که در صحيح مسلم آمده حالا يک جمع­بندی نهايي بعد عرض می­کنم اين راجع به اين کتاب قضايا آن وقت مرحوم نجاشی دارد که زيديه اين را کتاب علی می­گفتند ايشان به ابورافع اول نسبت می­دهد بعد می­گويد بعضی­ها سند دادند به حارث اعور همدانی بعد می­گويد زيديه اين را به علی نسبت می­دادند آن وقت يک سند نقل می­کند که عبدالله محض که بعد از زيد به اصطلاح زيديه به او مراجعه می­کردند بعد هم پسرش محمد پسر عبدالله محمد ابن عبدالله معروف به نفس ذکيه، از عبدالله محض سؤال کردند، گفت

46: 2

يا فلان يا ولدی هات کتاب علی اصلاً اين­ها را و کانوا يعظمونه معلوم می­شود که زيديه اين کتاب را کتاب قضايا و سنن و احکام تجليل و تعظيم می­کردند ما بحث­مان اين بود که اين نوشتار قرن اول آنچه که از اهل بيت است در درجه اول آنی که بين عامه بوده همين کتاب سنن و احکام است و عده­ای از کتاب­ها بعد هم داريم که احتمالاً آن­ها هم شايد متأثر به اين بودند مثل کتاب مسند زيد ولو ننوشته که کتاب قضايا و سنن ليکن احتمال دارد آن­هم مبوب است تصادفاً آن­هم با اين­که اوائل قرن دوم است تقريباً ادامه­ای يعنی در حقيقت جزو قرن اول حساب می­شود ميراث­های قرن اول چون صد و بيست، صد و بيست و يک زيد شهيد شده به اصطلاح و بعد ما کتابی مثل سکونی داريم بعد رواياتی مثل غياث ابن کلدوب داريم غياث ابن کلدوب رواياتش به اين صورت است از اسحاق ابن عمار عن امام الصادق عن ابيه عن آبائه مثل سکونی و عرض کرديم اسحاق ابن عمار در آن بحث­های فهرستی پيش ما روايت دارد اما اين ترتيب که مسند از امام صادق همين منحصر به غياث ابن کلدوب است که اين هم احتمال هست که اين هم يک قسمتی از همان کتاب سنن و احکام باشد در حقيقت، بعد کتاب اشعثيات داريم که اين­هم مبوب است مثل خود کتاب قضايا مبوب است که اين­هم احتمالاً قسمتی از همان کتاب باشد يا کتاب سکونی باشد که اين­هم پس بنابراين يک کتاب اصلی داريم يک فروع داريم کتاب اصلی همان سنن و احکام است، فروع هم داريم آن وقت حالا می­خواهيم يک آمار اجمالی الآن عرض بکنيم به اين صورت است کتاب اصلی سنن و احکام باشد بين زيديه بوده همين طور که مرحوم شيخ نجاشی نقل می­کند و بين اسماعيلی­ها ديديم که

س: مصر

ج: در مصر موجود بوده ازش نقل کردند بين اهل سنت مطرح نيست مگر نادراً چيزی روشنی از خود کتاب مطرح نيست بين شيعه اماميه تکه تکه­های از کتاب با اسانيد متعدد هست و بخش قضاياش را نسبت مقدار زيادش از امام باقر نقل شده، دوتا روايت از امام باقر داريم يکی می­گويد هذا کتاب علی صحيح، می­گويد عرضت عليه فقال نعم هذا کتاب علی، حالا نمی­دانم در کجا هست؟ جايش را يادم رفته،

س: تعبير کتاب علی

ج: بلی که اين مال، يعنی امام باقر تأييد می­کند يکی ديگر هم داريم آن هم باز خودم خواندم اين­جا در آن جلسات شب پنج شنبه روايتش را هم خواندم ليکن الآن فعلاً ده سال بيشتر گذشته از آن تاريخ حضرت باقر می­فرمايد کيف اقول هذا و فی کتاب علی کذا معلوم می­شود يک گله­ای دارند اما روشن نيست زمان امام صادق الآن ما به اين عنوان خيلی کم داريم که با اين کتاب با مرويات اين کتاب بخواند و احتمال داديم قوياً که از زمان امام صادق اين کتاب تدريجاً از صحنه ميراث علمی شيعه اماميه حذف شده و چندتا احتمال هم داديم من جمله اين­که شايد اين کتاب رمز زيديه بوده و رمز اماميه همان جامعه بوده اصلاً اصولاً اين کتاب به عنوان کتاب علی از صحنه به اصطلاح شيعه حذف شده آن وقت اين­جا دو سه تا نکته هم هست چون نديدم کسی متعرض شده باشد حالا به بحث فهرستی بيشتر می­خورد، حالا به بحث نقد متن حديث کم­تر می­خورد، آن­هم لابأس که تعرض پيدا بکند يکی اين­که در کتاب صحيفه سجاديه در اولش وقتی به يحيي ابن زيد می­گويد شما اعلم هستيد يا جعفر ابن محمد؟ می­گويد جعفر آن­چه که ما می­دانيم بلد است اما ما آن­چه که جعفر می­داند بلد نيستيم تعبيرش اين است احتمال قوی من می­دهم عرض می­کن ماين حدس من است نديدم جای و لذا مطلب مطرح می­کنم، مراد يحيي اين باشد که علم ما از کتاب علی است همين قضايا اين را خب امام صادق هم ديده اين را امام صادق هم خبر دارد اما آن­ها علم­شان از آن جامعه است از آنی که اميرالمؤمنين آن را ما خبر نداريم يعنی جعفر آن­چه مبدأ علم ماست خبر دارد ما آن­چه که مبدأ علم ايشان است خبر نداريم و درست است اگر اين مطلب مراد اين باشد درست هم هست اين مطلب مطلبی اين مؤيد همين مطلبی است که من حالا می­خواستم اثباتش بکنم اين يک نکته­ای بود که در اين­جا گفته شد.

نکته ديگری که به نظر من اين هم خيلی قابل تأثير است آن نکته اين است که کتاب سکونی احتمالاً همين بوده در حقيقت و هکذا روايات غياث ابن کلدوب همين بوده، من در بحث­های شب­های همان مال فهرست عرض کرديم به خلاف آن­چه که الآن مشهور است شيخ در کتاب عده دليل بر اين­که اصحاب ما به روايات فتحيه و واقفيه عمل کردند وثاقت­شان گرفته چون ثقه بودند دليل بر اين­که به روايات عامه مثل غياث ابن کلدوب و سکونی عمل کردند اين مطلب را نگفته الآن مشهور اين است که گفته ايشان ثقه هستند نگفتند شيخ طوسی اين را نگفته، وثاقت نگفته، نوشته لما روی عن الصادق عليه­السلام اذا نزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فی روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی، می­خواهد بگويد تعبد است امام صادق ما را تعبد داده به رجوع به اين­ها بحث وثاقت را مطرح نمی­کند اين­که الآن مشهور است اين اساس ندارد می­گويد لما روی دليلش اين است آن وقت اين مطلب احتياج به يک شرحی دارد مخصوصاً هم در دو سال قبل اين بحث را مطرح کرديم هم کراراً که عرض کرديم که ما تعجب می­کنيم که شيخ طوسی اين را آورده چون در آن­جا دارد که اذا نزلت بکم حادثه لاتجدون حکمها فيماروی عنا، آن به اين کتاب­ها، به ما رووا عن علی، آن وقت اين سکونی و غياث خب اين سکونی و غياث هردوشان از امام صادق عن ابيه عن آبائه نقل می­کند روی عنهم است ديگر، گفت لاتجدون اين چطور می­شود اين هميشه اشکال من بوده و اين چرا اين طوری شده؟ من امروز تصادفاً داشتم فکر می­کردم به فکرم رسيد با اين تحليلی که الآن اقامه کرديم ظاهراً نکته فنی­اش روشن شد يعنی نکته فنی که خود من اشکال می­کردم جوابش هم به نظر من تا حد زيادی روشن شد عرض کنم اولاً يک نکته­ای که خيلی لطيف است و دلالت باز بر دقت شيخ انصافاً اين­جا در اصول دارد آن اين است که اصولاً مثلاً کتاب سکونی را حالا حساب می­کنيم سکونی که حالا کتابی داشت حالا هر مقدار بوده از امام صادق نقل می­کند از، عن ابيه عن آبائه بعضی­ها قال رسول­الله بعضی­ها قال علی در اين کتاب در اين مجموعه­ای که ايشان دارد متون رواياتش غالباً بالای نود و پنج در صد منحصر به فرد است يعنی آن متون را امام به بقيه شيعه نگفتند فقط مال ايشان است ما بقی شيعه آن متون را ندارند يک چهار پنج درصدی اگر مشترک است اين يک.

کسی که بيشترين نقل را از ايشان دارد نوفلی است از مشاهير ما عبدالله ابن مغيره شايد پنج شش درصد روايت سکونی را نقل کرده، مثل جميل ابن دراج اين­ها يک روايت يا دو روايت نقل کردند عددی نيست عمده عدد مال نوفلی است يعنی سکونی خودش انفراد دارد زمان امام صادق ايشان بنابر مشهور زمان موسی ابن جعفر وفاتش است مراد من از مشهور مشهور عامه در کتب خاصه سال وفات ايشان نيامده من نديدم سال وفات ما در کتب عامه صد و هشتاد نوشتند اگر اين تاريخ درست باشد زمان موسی ابن جعفر است که به اصطلاح سه سال قبل از شهادتی، آن صد و هشتاد و سه است شهادت ايشان اين صد و هشتاد، سه سال قبل از شهادت ايشان پس اين کتاب را بايد حدود صد و چهل اين­ها نوشته باشد همين حدودهای صد و چهل حالا چهار سال پنج سال کمتر بيشتر بايد نوشته باشد اين زمان انفراد دارد، شاگر ايشان نوفلی انفراد دارد شاگر نوفلی ابراهيم ابن هاشم انفراد دارد يک عدد کمی ما داريم روايت از برقی از نوفلی چون نوفلی اواخر عمرش می­آيد به ری احتمالاً مرحوم برقی از قم به ری آمده از ايشان تحمل کرده اما معظم روايات نوفلی توسط ابراهيم ابن هاشم است، درست شد اين­جاها هم انفراد.

بعد از ابراهيم ابن هاشم يک دفعه شهرت پيدا می­کند که خب اين تعجب آور است ديگر آن انفراد انفراد يک دفعه شهرت پيدا می­کند فرض کنيد خود همين نوادرالحکمه ازش نقل می­کند البته در عده­ای از نقل­ها ابراهيم هست ابراهيم ابن هاشم هست ابی اسحاق هم هست ابی اسحاق همين ابراهيم ابن هاشم است دقت فرموديد، بعد پسر ايشان علی نقل می­کند که اين نقل ديگر خيلی مشهور می­شود که کلينی نقل می­کند و اصولاً مشهورترين نسخه کتاب سکونی همين نسخه است يعنی مرحوم نجاشی هم که در بغداد است به کوفه نمی­رود می­آيد به قم می­رود به کوفه از همين نسخه از همين نسخه ابراهيم ابن هاشم که پسر ايشان علی ابن ابراهيم نقل می­کند، سعد از ايشان نقل می­کند ظاهراً صفار از ايشان عده زيادی از قمی­ها از ايشان نقل می­کند ظاهراً احتمال قوی ما می­دهيم احتمال بسيار بسيار قوی سر شيخ طوسی که فرض کنيد چيزی در حدود دويست سال بعد از اين­که به اصطلاح انتشار است اين بحث مطرح شده که چطور شد يکدفعه کتاب اشتهار پيدا کرد ابراهيم ابن هاشم، اين که روايتی را که نقل کرده مرحوم شيخ طوسی لما روی شيخ می­خواهد اشاره بکند که سر اشتهار کتاب اين روايت امام صادق است اين روايت در کجا بوده عرض کردم الآن در اختيار ما نيست کلاً، اين روايت حالا مرسلاً فقط در عده شيخ طوسی است در اين کتابی که آن زيدی نقل کرده اين هشت­تا روايت است از کتاب نوادرالحکمه باب تعارضش هيچ کدام از آن هشت­تا الآن در کتب نيست، اولش اين است اين حديث اذا نزلت بکم حادثه، اگر ما فرض کنيم وفات ابراهيم ابن هاشم را حدود دويست و شصت بگيريم يعنی تقريباً چيزی حدود دويست سال قبل از شيخ طوسی است يعنی شيخ طوسی رضوان الله تعالی عليه دارد توضيح می­دهد سر اين­که چرا در اين دويست سال اخير روايات سکونی که طريق ابن به اصطلاح ابراهيم ابن هاشم است اين يک دفعه پخش شد می­گويد سرش اين روايت نوادرالحکمه است يعنی تقريباً ابراهيم ابن هاشم خودش استاد نوادرالحکمه است همزمان است با نوادرالحکمه اگر اين احتمال درست باشد شيخ دارد يک حالتی را که بين اصحاب ما دويست سال از قم شروع شده دارد اين را توضيح می­دهد اين چون اين جور تا حالا جای گفته، البته اين بحث مناسب با بحث­های فهرستی است من می­دانم اما تو نقد متن حديث نمی­آيد ليکن اين را عمداً گفتم که ديگر حالا اين­جا چون اين فوائد جای گفته نشده اين نکات فنی در حقيقت شيخ می­خواهد بگويد اين دويست سال که اين کتاب مشهور شد اين نسخه مشهور شد لما روی عن الصادق، حالا اين سؤال می­ماند که ما عرض کرديم اين سؤال از شيخ می­ماند که اين روايت سکونی و غياث غياث را هم اسمش را می­برد غياث ابن کلدوب هردوشان عن جعفر عن ابيه عن آبائه،

28: 14

لاتجدون حکمها فيما، من امروز تازه به ذهنم رسيد نکند اين چه که به اسم غياث کلدوب بوده و سکونی در آن کتاب قضايا و سنن موجود بوده يعنی در حقيقت وقتی روايت سکونی را ديدند فهميدند همان روايت قضايا و سنن است امام صادق نقل کرده آن وقت آن قضايا و سنن را کوفی­ها عن علی، رووه يعنی کوفی­ها عن علی نه ما رووه به اصطلاح اهل البيت عن علی، آن صحيفه جامع است انظروا الی ما، آن وقت اين معنايش اين می­شود اگر بشود معنايش اين می­شود که يعنی وقتی جمع و تفريق تاريخ را می­کنيم به يک نکته بسيار لطيفی می­رسيم اين جمع و تفريق نهايش را عرض می­کنم ظاهراً از زمان امام باقر اين کتابی که در کوفه مشهور می­شود به نام اميرالمؤمنين، يواش يواش به مدينه می­آيد يکجا امام می­فرمايد هذا کتاب علی، يک­جا مثلاً می­فرمايد کيف اقول هذا فی کتاب علی کذا، مثلاً اين­جا اشکال دارد چندين مورد که الآن خوانديم عاصم ابن حميد از ايشان نقل می­کند يا محمد ابن قيس عن ابی جعفر قسمت­هايش را نقل می­کند يا قضاياش را نقل می­کند احتمال بسيار قوی دارد که هنوز اين زمان زمان آغاز جدايي به اصطلاح مذهب اهل بيت است يعنی آنچه که، يعنی مثلاً در کوفه آنچه که عن اميرالمؤمنين نقل شده يک نوع مخلوط بوده با آن محيط عمومی کوفه که اصطلاحاً با بهش می­گوييم تقيه با آن جوی عمومی، آن وقت از زمان امام باقر سعی می­شود که مذهب اماميه جدا بشود امام صادق هم که می­فرمايند می­فرمايند اگر مطلبی به­تان رسيد که هنوز آن مطلبی را که مکتب ماست ما بيان نکرديم من نگفتم فعلاً به همان کتاب علی بر گرديد الی مارووه عن علی يعنی همان کتاب سنن و احکام ليکن اين سنن و احکامی که آن وقت در کوفه بود يک نسخه­اش مال غياث ابن کلدوب بود يک نسخه­اش مال سکونی بود يعنی نمی­آمدند يعنی شيخ و الا بعيد شيخ ملتفت نشود، اين­ها هردو روايت از امام صادق است لاتجدون حکمها فيماروی عنا معنی ندارد که، ظاهراً نکته فنی اين بوده آن وقت اگر اين مطلب درست باشد و اين حديث را قبول کنيم که الآن مشکل دارد مشکلات سندی هم دارد خود حديث و مشکلات مصدری هم دارد چون در کتاب­های ما نيست اصلاً کلاً حذف شده اين روايت و سر حذفش هم اين است اين مال اوائل امامت امام صادق است هنوز درست احکام بيان نشده بود يعنی می­فرمايند ما هنوز درست احکام فقه را

س: بيان نکرديم

ج: بيان نکرديم شما فعلاً به آن کتاب عمل بکنيد تا ما بگوييم،

س: کسی متوجه نمی­شود اين را

ج: کسی اين معنی را نمی­فهمد سر حذف اين روايت هم همين است يعنی اين روايت موقت بوده نه حکم دائمی بوده حالا شيخ رحمه الله ازش حکم دائمی فهميده اين روايت معلوم شد اصلاً مفاد روايت اين است و بعد چون امام صادق خب دوران امامت­شان طولانی­تر بود سی و چهار سال بود از بقيه طولانی­تر بود امام صادق تدريجاً احکام را بيان فرمودند سر اين­که اين کتاب يواش يواش حذف شد همين بود اين الی ما رووه يعنی الی کتاب علی، و الا ما الآن مثلاً اسحاق ابن عمار عن الصادق عن ابيه عن آبائه منحصر در غياث ابن کلدوب است و از غياث ابن کلدوب هم يک نفر نقل کرده حسن ابن موسی خشاب، بعد از او نقل شده آمده قم و معدود هم هست رواياتش خيلی معدود است روايات زيادی نيست روايات معدودی است به طريق من فکر می­کنم اگر اين مقدمات تاريخی که من ضميمه کردم، اين­ها را با هم ضميمه کنيم نتيجه اين می­شود اين روايت يک حکم موقتی بوده شيخ ظاهراً ازش حکم دائمی فهميده و ظاهراً اين فهم شيخ هم نيست ظاهراً قمی­ها دو قرن قبل از شيخ اين جور يعنی سر عمل قمی­ها به روايت سکونی اين بوده می­گفتند امام صادق فرمودند که اگر ما رووه، يعنی کتاب قضايا و سنن و احکام، آن کتاب قضايا و سنن و احکام را که مراجعه نمی­کردند به آن مقداری که در سکونی نقل کرده بود

س: ولی الآن ما نمی­توانيم عمل کنيم

ج: احسن احسن، البته اين­که من الآن عرض می­کنم ارتکازات طائفه است در قرن سوم و چهارم البته مجموعش از قرن اول يعنی قرن اول و دوم و سوم و چهارم بعد تا پنجم يک ارتکازی را که مثل روح تاريخ است ما الآن بيان کرديم اما بعدها تدريجاً روايات سکونی هم حذف شد مثل علامه عمل نمی­کند صاحب مدارک عمل نمی­کند عده ای از علمای ما به خاطر اين­که ايشان عامی هست عمل نمی­کنند يعنی اين جور نشد که اگر به روايت سکونی عمل نکنيم از مذهب خارج می­شويم نه يواش يواش به آن هم عمل نکردند حالا راجع به سکونی چون مفصلاً بايد هم سابقاً متعرض شديم هم بايد بعد در، جداگانه متعرض بشويم اگر اين نکاتی را که ما عرض کرديم درست باشد خيلی از زوايای تاريخ هم خود به خود روشن می­شود، تا اين­جا ديگر من فعلاً اين بحث را تا همين­جا انجام می­دهيم تا بعد ببنيم دنباله بحث.

آن بحثی را که ايشان مطرح کرد ابن عدی راجع به اشکال شکلی اين بحث بحث خوبی است حالا مسأله مبوب بودن عرض کردم يک وقت ديگر هم عرض کردم در کتب اهل سنت راجع به قسمت از نهج البلاغه که عدد دارد اشکال می­کنند که آن زمان رسم نبود مثلاً بنی الاسلام علی اربع دعائم، بنی الکفر علی اربعه می­گفتند زمان اميرالمؤمنين هنوز عدد رسم، چون عدد احاطه علمی می­خواهد يعنی تمام آن موضوع را بهش احاطه پيدا کند تا متعرض بشود می­گويند هنوز آن زمان اين احاطه وجود نداشته اين اشکالاتی که ايشان راست هم می­گويد مثلاً ليکن اين اگر باشد معلوم می­شود يا حالا خود اميرالمؤمنين يا يک جوی علمی در کوفه بوده اين اولين بار در دنيای اسلام اين مطلب انجام می­گيرد در نيمه قرن اول و آن اين­که روايات را مبوب به ابواب فقه می­نويسند اين کتاب قضايا و سنن هست مبوب است مسند زيد مبوب است و کتاب اشعثيات اين­ها الآن مبوب اند سکونی به ما نرسيده کتاب شکل کتاب به ما نرسيده روايتش را رسيده شکل کتاب به ما نرسيده نمی­دانيم مبوب بوده يا نبوده؟ و اجمالش را هم عرض کرديم کتاب به اصطلاح قضايا و سنن و احکام يک قسمتش که بخش قضاياش باشد نسبتاً بيشتر توسط امام باقر نقل شده يک مقداری سنن باشد بازهم توسط امام باقر نقل شده، توسط امام صادق زياد نقل نشده شايد تک و توک الآن درست تو ذهنم نمی­آيد اهل سنت هم بهش عمل نکردند و اين بعد زيدی­ها بهش عمل کردند اسماعيلی­ها بهش عمل کردند شواهدش را هم نشان داديم، خوارج هم که عمل­شان معلوم است، می­ماند کتاب­های فرعی اولين کتاب فرعی مسند زيد است مسند زيد سنی­ها بالاتفاق بهش عمل نکردند چون شخص به نام عمر ابن خالد واسطی نقل می­کند از زيد بالاتفاق تکذيبش کردند يعنی يک نفر ندارد که بگويد ثقه الا انه رافضی مثلاً، صدوق الا انه رافضی، نه ايشان را بالاتفاق نفی کردند و در صحاح ستّ حالا می­خواهيد بياوريد يک مورد واحد ابن ماجه که اضعف کتب است يک روايت واحده دارد عن عمر ابن خالد عن زيد ابن علی و بالاتفاق بهش حمله کردند به ابن ماجه که اين حديث ضعيف است نمی­دانم تو باب ديات نه، يک­جای ديگر است نمی­دانم حج است کجاست يک روايت، حج هم نه، در همين احکام وديعه وديعه نمی­دانم حالا يادم رفته ديدم روايتش را هم يعنی نه اين­که من جمله تهذيب الکمال هم دارد تهذيب الکمال بيار عمر ابن خالد را ايشان نقل می­کند و می­گويد ضعيف فقط ابن ماجه يک حديث واحد ابن ماجه ازش نقل می­کند اين راجع به کتاب زيدی­ها معظم­شان کتاب را قبول دارند الآن شواهدش را در بين اسماعيلی­ها در ذهنم نيست شيعيان ما هم علمای شيعه هم از اين مسند زيد که شايد در حدود نهصد و نود­تا نه کمتر از هزارتا حديث است از مجموعش سی و پنج­ تا چهل­تا حديث اگر نقل کردند بيشترش در تهذيب آمده يک درجه بعدش در کافی آمده يک چندانه­اش هم در کتاب فقيه آمده سند هم همين سند است منبه ابن عبدالله آن که است؟ آن يکی ديگر هم هست حالا اسمش را يادم رفته بعد هم عمر ابن خالد اما شيعه خيلی به اين کتاب عمل نکردند ليکن به هر حال کتاب يعنی محل توجه است انصافاً حالا که يک بحث حديثی هم بعد متن، يک روايتی ما داريم در باب مغنی،

س: ابن خالد می­خواهيد از زيد باشد چون عن حبيب و اين­ها دارد

ج: نه عن زيد زيد ابن علی، اين فقط ابن ماجه نقل کرده يک حديث واحد هم هست در کل صحاح ستّ تهذيب الکمال دارد ايشان، خود ابن ماجه هم دارد نگاه کنيد زيد ابن علی عن عمر ابن،

س: حرف سنی­ها را از اين ما می­پذيريم يا حمل می­کنيم بر يک اغراض خاصه­ای جرح سنی­ها که می­فرماييد بالاتفاق نفی­اش کردند

ج: بلی بالاتفاق، والله الآن مشکل می­توانيم قبول بکنيم انصافاً قبول اين مثلاً در

س: تو مسند احمد روايات زيادی دارد ولی

ج: عمر ابن خالد

س: بلی

ج: از زيد نيست نه، خود عمر نه آن عمر ابن خالد ديگری است شايد

س: همان است چون به خاطر اين­که احمد يک توضيحی می­دهد می­گويد که،

ج: فکر نمی­کنم تو ذهنم نيست چون او را کذاب می­دانند بعيد آن قدر نقل بکند

س: می­گويد که قال ابوعبدالرحمن و کان ابی لايحدث عن عمر ابن خالد يعنی کان حديثه لايسوی عنده شئ،

ج: لايَسوی عنده هيچی ارزش ندارد بعيد می­دانم نقل بکند

س: بعد می­گويد که باز می­گويد که، هذا کلام فلايحدث

50: 24

فضلاً انه ترک حديثه من اجل انه روی عن عمر ابن خالد الذی يحدث عن زيد ابن علی و عمر ابن خالد لايساوی شيئاً

ج: لايَسوا شيئاً هيچ ارزش، بعض جاها دارد لايسوا فلساً يک فلس هم نمی­ارزد حالا اين­جا شيئاً نوشته واضح است پيش آن تهذيب الکمال را بيار آن،

س: سنن ابن ماجه حديث 657 حدثنا محمد ابن ابان البرقی حدثنا عبدالرزاق انبأنا اسرائيل عن عمر ابن خالد عن زيد ابن علی

ج: عن اسرائيل؟

س: بلی ابنأنا اسرائيل عمر ابن خالد عن زيد ابن علی

ج: خب اسرائيل نوه همان چيز است صبئ هست که است که از اصحاب امير نقل می­کند؟ ابوعمر صبئی کذا که خيلی معروف است اين نوه آن می­شود سرائيل بلی بفرماييد

س: بلی بعد ايشان می­گويد که فی الزوائد فی اسناده عمر ابن خالد چه اشتباه چاپی­اش نوشته عُمر ابن خالد کذبه الامام احمد و ابن معين و قال البخاری منکر الحديث و قال وکيع و ابوزرعه يضع الحديث و قال الحاکم يروی عن زيد ابن علی عن موضوعات

ج: يعنی الحمدلله همه اتفاق نظر دارند حالا عجيب يعنی ما يک قسمت­های ما در رجال داريم که اين­ها به اين زودی­ها هم حل نمی­شود مثلاً رجالی­های ما مثل آقای خويي اين­ها توثيقش کردند،

س: بلی

ج: چرا؟ چون ابن فضال منحصراً در کتاب کشی آمده ثقه، می­گويد

19: 26

ثقه،

س: آن­که همه را جعل کرده گفته ثقه،

ج: نه ابن فضال خيلی جعل نمی­کند، ابن غضائری نه ابن فضال

س: نه ابن غضائری آری، فقط به خاطر ابن فضال می­گويد ثقه،

ج: بلی ما ديگر توضيح ديگر راجع به ايشان نداريم خب جرح سنی­ها هم خب غرض­ورزانه است نمی­شود که

س:

35: 26

شان دليل بر توثيق باشد

ج: بعيد است بتوانم چون نکته خاصی ندارد بالاخره زيد آن­ها امام می­دانند امام شهيد می­دانند چيز خاصی راجع به زيد ندارند

س: روايت سکونی فرموديد که

ج: حالا آن را هم بعد می­خواهم بگويم چون فرعيات است اول مال اول يقه اين آقا را بگيريم اول تاريخی­اند اين اول است اين اولی را خدمتش برسيم بعد آن حديث ابن ماجه را آورده چه می­گويد حديثش

س: متنش هم بفرماييد همين که سند

ج: خيلی هم بد نبود تصادفاً ابن ماجه فکر کنم شايد متنش تو ذهنم الآن اين است الآن تو ذهنم نمی­آيد

س: قال انکسرت احدی زنديّ فسئلت عن النبی صلی الله عليه و آله و سلم فامرنی ان مسح علی الجوارح

ج: همان باز باب جوارح، من همان

س: يعنی مچش شکسته

ج: زند مچ، زنده يکی از دو مچم زند مچ است جبيره در اصل لغت به معنای چوبی است که روی شکستگی می­گذارند اصلاً وضوء جبيره موضوعش مال چوب و شکستگی است اما اين­که اين زخم باشد روش يکپارچه­ای بگذارند اين جبيره نيست اين ملحق به جبيره است جبيره اساساً آن چوبی است که روی شکستگی می­گذارند بقيه­اش جبيره نيست بقيه­اش را بايد به حسب قاعده عمل کرد و اين منکر بودنش به خاطر اين جهت است که اهل سنت در جبائر از رسول­الله حديث ندارند اصلاً سرش اين است يعنی اهل سنت قائل به مسح بر جبيره هستند ليکن قياساً اين اشتباه نشود، چون آن­ها قائل هستند که بايد پا را شست حالا اگر در سفر بوديم خف موزه به پای ما بود به جای شستن می­توانيم مسح بکنيم پس اگر در جايي هم شکست چوب گذاشتيم می­توانيم مسح بکنيم اين­ها، اين­که می­گويد منکر الحديث بخاری نظرش به اين است روشن شد توضيح نظر روشن شد که اصلاً من چون باب جبيره را پيش اهل سنت زياد نگاه کردم روايات­شان را اصلاً در خود حبيره حديث ندارند عن رسول­الله دارند وضوی جبيره يا غسل جبيری ليکن قياساً بر مسح پا، چون قائل به غسل پا هستند، اگر ضرورت شد که انسان موزه پوشيد کفش پوشيد رو آن مسح بکند می­گويد رو جبيره هم ضرورت شد رو جبيره مسح بکنند روشن شد اين­که می­گويد بخاری منکر الحديث مال اين است چون اين حديث عن رسول­الله ثابت نيست،

س: ولی روايت ديگر که هست مال همين عمر ابن خالد است

ج: که؟ کجا؟

س: همين مسند احمد و چيز مسند احمد و صحيح بخاری

ج: بخاری نقل نمی­کند ازش که، اصلاً امکان ندارد بخاری ازش نقل کند

س: توی احمد که حالا از صحاح ستّ نيست

س: نه اولی نه، توی مسند احمد که قطعاً از همين عمر ابن خالد است چون می­گويد می­گويد که کان ابيه

ج: شايد چيز باشد زيادات عبدالله باشد

س: پس قاعدتاً بايد آن باشد

ج: شايد زيادات عبدالله باشد

س: همين تو چاپ آقای چيز زيادت علامت گذاری شده مشخص است

ج: آن­ هم دارد نوشته فقط چون وسط نوشته خب ديده نمی­شود در آن چاپ قديم هم نوشته و من زيادات عبدالله آورده اين کلمه نوشته اما درشت ننوشته آدم ملتفت نمی­شود

س: ولی ظاهراً يک مشکلی که دارد اين است که خيلی جاها حدثنی با حدثنی ابی درستش کرده آن وقت آن­ آقای شارح

56: 29

اين­ها خيلی­هاش غلط بوده تو اين چاپ اصلاً غلط بوده

ج: نه اختلاف دارند که جزو زيادات است يا نه؟ حالا شايد غلط اشتباهی

س: در صورتی که اصلاً نسخه اين طور نبوده؟

ج: خود مسند احمد ادعا می­کند چون طول کشيد بعد هم درست قرائت نشده يک مشکلات فنی آن جوری دارد مسند احمد، اما خب کتاب قابل قبول است و انصافاً دائرة المعارف بزرگی است در حديث حقاً يقال نزديک بست و نه هزار حديث دارد خيلی کتاب بزرگی است انصافاً حقاً يقال، الآن به هر حال بعيد است بخاری که قطعاً نقل نمی­کند احمد هم نقل نمی­کند نه، حالا پس اين هم راجع به مسند زيد پس مسند زيد پيش زيدی­ها، من ديدم البته بعضی­ها ديدم اخيراً از زيدی­ها نوشتند بالاجماع پيش ما صحيح است کتاب اجماعش را چه عرض کنم، چون ديدم من جای که بعضی از زيدی­ها علما آن­هم اشکال کردند مثل اهل سنت او عمر ابن خالد به نظرم آمد اشکال کردند حالا آن بحث ديگری است وارد نمی­شويم اما از ما شيعه از اين کتاب حدوداً سی تا سی و پنج­تا در همين کتاب دارد که ان رسول­الله حرم متعه عام خيبر، همين­جا دارد اين عام خيبر را ايشان دارد منفرداً ايشان دارد و مرحوم شهيدثانی در کتاب شرح لمعه دارد که ما با اين­که اين همه احاديث معارض داريم در باب متعه نداريم چطور شده اين را نديده اين را شيخ منفرداً آورده شيخ منفرداً از همين کتاب مسند زيد آورده که ان رسول­الله حرم المتعه عام خيبر در صورتی که ما نداريم اين مطلب را ما معتقديم که عمر تحريم کرد نه رسول­الله و دارد، حالا من به مناسبتی چون بحث ما در متن حديث و اينها هم هست يک مثالی هم بزنم بد نيست ما اصولاً در باب چه ما چه اهل سنت در باب مکاسب محرمه، ما که اصلاً فصل

36: 31

در باب غناء اصولاً سه باب را علما مطرح می­کند در فقه يکی خود غناء که حرام است يکی آلات غناء که خريد و فروشش جايز نيست يکی ثمن مغنيه اصطلاح آن زمان اين بود مغنيه عبارت از جاريه­ای است که دارای صفت غناست و اين به خاطر صفت غناء خيلی قيمت­هاش متفاوت بود می­رفت بالا، حالا مثلاً رقاصی هم بلد باشد غناء بلد باشد نی زدن بلد باشد انواعش و اين قيمت آن جاری آن وقت جاريه را اي طور حساب می­کردند مرادشان اين بود که اين جاريه تقوم سازجه، تعبير سازجه، يعنی ساده سازجه يعنی ساده،

س: بدون هنر

ج: بدون هنر اين زنی با اين اوصاف چه قدر می­ارزد آن وقت با اين هنر چون پولش می­رفت بالا، می­گفتند درست نيست البته عرض کردم من در يک­جايي ديدم که در يکی از جنگ­ها خيلی کنيز گرفتند و کنيز خيلی ارزان شد حتی کنيز به سه درهم فروخته شد، نرخ گوسفند متعارف هفت درهم و هشت درهم نوشتند يعنی يک گوسفند دو سه­تا کنيز می­شد آدم باش بخرد، اين را من از کمتر از درهم تا حالا نديدم که يک کنيز انسان را به سه درهم و بالاترين نرخی که من ديدم يکی ازکنيزهای است که خيلی مغنيه معروف است سی هزار دينار، تا بعد تو اعلام­النساء ابن کثير دمشقی نگاه کردم يک موردی است نمی­دانم که است آن­هم خيلی نوشتند جاريه مغنيه کذا بوده آن را نوشته چهار صد هزار درهم من ديگر از چهار صد هزار درهم بالاتر نديدم تا حالا آنی که در تاريخ مطالعه کردم،

س: يعنی چهل هزار دينار

ج: چهل هزار دينار، يعنی تفاوت بين سازج و غير سازج را شما به اصطلاح در سازجه البته سازج نه، آن وقت اين را آمدند در روايات ما هم دارد ثمن المغنيه سحت،

س: ديه کامل انسان می­شود به اندازه چهارتا ديه کامله می­شود ديگر

ج: بلی ديگر

س: چهار ديه کامله

ج: نه چهار صد هزار، هزارتا يک ديه است صد دينار

س: خب همان چهل هزار دينار شد ديگر

ج: ده هزار دينار است ديه کامل

س: پس چهار، ده هزار دينار

ج: نه بيشتر می­شود چهل­تا می­شود اين چهار صدهزار

س: درهم

ج: درهم ديگر،

س: درهم بلی

ج: ده هزار درهم است اين چهل­تا می­شود چهل­تا آدم

س: چهل­تا آدم سالم

ج: آن­جا عکسش بود در گوسفند اين­جا عکسش در آدم غرضم اين را من ديدم اعلی نرخی که تا حالا ديدم در ديه مغنيه در جاريه ثمن مغنيه چهار صد هزار درهم است تو آن کتاب اسمش را هم برده حالا ديگر ما چون بحث­مان تو اين بحث،

س: آن ثمن المغنية سحت هم پس

ج: ناظر به اين است، سه بحث اصولاً دارند خود غناء آلات غناء مغنيه، آن وقت در روايات ما و اهل سنت مغنی نداريم با اين­که اين خب در مغنی هم فرض می­شود يک مردی کنيز باشد عبد باشد به خاطر غناء گران مثلاً اجراء برنامه بکند و اين­ها گران خريد و فروش بشود اما نداريم در کتاب صدوق منفرداً ما جای ديگر هم نداريم، دارد ثمن المغنی سحت و ثمن المغنية سحت، و قال الصادق عليه­السلام به اين عنوان ثمن المغنی سحت و ثمن المغنيه که اين را هم الآن جای نداريم منحصراً در کتاب صدوق آن وقت در کتب زيديه امالی به نظرم ابن الشجری باشد، يا خميسی است نمی­دانم فلان آن­جا دارد با سند نقل می­کند زيديه از زيدی­ها عن فلان فلان، عن جعفر ابن محمد قال ثمن المغنی سحت و ثمن المغنية سحت، من يک احتمال دادم اين آقای دشتی هم می­گفت ما يک کمی داريم الآن مصادر فقيه را بررسی می­کنيم احتمال دادم که مرحوم صدوق يک مقدار روايت را از زيدی­ها گرفته باشد چون خودش رفت و آمد پيش اين مجلس رکن الدوله و فلان و اين­ها که اين­ها يعنی آل بويه احتمالاً زيدی باشند حالا نمی­دانم چرا ايشان از آنها گرفته؟ علی ای ما اين را گشتيم در ميان روايات ما پيدا نکرديم روايات سنی­ها هم نداريم اما آنی که الآن ما داريم در کتاب اين امالی نمی­دانم کدام يکی از امالی­هاست ابن شجری است که است نمی­دانم؟ عن الصادق سند دارد عن ابی­عبدالله قال عن جعفر قال ثمن المغنی سحت و ثمن المغنية سحت اين طوری دارد آن وقت در اين کتاب مسند زيد آخرهای که کتاب حالا نمی­دانم دقيقاً آخرش است ديدم حديث را چون آخرهای کتاب مثلاً رو اختلاف نسخ است بعض از نسخ است آخر آخر کتاب، در اين کتاب مسند زيد اين خيلی عجيب است ديدم نوشته ثمن البغی سحت، اين بغی خيلی شبيه مغنيه،

س: بلی يعنی اصلاً اصل

ج: بغی خودش به صيغه

س: زناکار

ج: بلی

س: زناکار بلی

س: امالی احمد ابن عيسی هست کسب المغنية سحت، کسب المغنية سحت و کسب المغنی سحت،

ج: اين عن الصادق

س: پيامبر است

ج: نه نه از صادق عن الصادق

س: بلی يعنی حدثنا محمد قال حدثنا عباد عن موسی ابن عمير عن جعفر عن ابيه عن جده عن علی عليه­السلام قال قال

ج: اين اگر باشد احتمالاً همان سکونی و قضايا و سنن است اما نه يک­جای ديگر دارد که ثمن المغنی، تعبير به مغنی شده از خود امام صادق عن رسول­الله نيست نه، اگر اين نسخه مسند درست باشد بغی يعنی زن بدکاره ولو به صيغه مذکر است آن وقت ما داريم مهر البغی سحت،

س: در جای ديگر هم هست

ج: مهرالبغی سحت مال اين، در بغی مهر آمده پولی که داده می­شود اما در مغنيه چون خريد و فروش می­شود

س: کسب

ج: ها! اين­جا هم کسب آمده اما آنی که صدوق دارد ثمن است کسب نيست نه،

س: امالی امام ابی طالب دارد هم همين است

ج: نه امام ابی طالب نه يکی امالی است يا ابن شجری است نمی­دانم کذا؟ امالی نه ابن شجری هم نه، امالی خميسيه نمی­دانم همچو اسمی،

س: خميسيه نمی­دانم من پيدا نکردم کلمه مغنيه

ج: مغنی و مغنيه پشت سرهم آمده،

س: عرض کردم همين کسب

ج: ثمن المغنی سحت ثمن المغنيه سحت، نه من ديدم خودم عن الصادق عليه السلام آن­جا نقل می­کند بعد در مسند زيد آمده ثمن البغی سحت،

س: بلی

ج: البته ثمن غير از مهرالبغی مهر پولی است که آدم می­دهد برای عمل زشت ثمن يعنی انسان زنی را که مثلاً بدکاره هست خريد و فروش بکند برای عمل زشت، اين حواس­مان جمع است خيال نکنيد ثمن البغی با مهرالبغی يکی است، مهر اصطلاحاً در مقابل کار زشت است اين در مقابل موجود پست، خريد و فروش زنی را معلوم شد مثل و لاتکرهوا فتياتکم علی البغی ان اردن تحصناً،

س: اين حکمش مال خود شخص است آن مال مولايش است

ج: بلی می­دانم اما آن­جا به اصطلاح ثمن مال خريدن بغی است و مهر مال اجرت عمل زشت است،

س: عمل زشت است بلی

ج: دقت کرديد آنی که من ديدم الآن در کتاب مسند زيد ثمن البغی سحت فقط نمی­دانم کجای مسند زيد است اواخرش است اختلاف نسخ است يا توی خود بخش تجارت و اين­هاست الآن تو ذهنم نيست اين هم برای يک نکته­ای چون اين حديث چون دنبال متن حديث هستيم يک نکته­ای حالا جنبی مطرح بکنيم،

س: حاج آقا تو فقيه اجر نوشته، ان اجر المغنی و المغنية سحت،

ج: ثمن ندارد،

س: نه اجر نوشته

ج: يک­جای دارد ثمن المغنی سحت و ثمن المغنيه، تکرار کرده اجرالمغنی و المغنية سحت،

س: بلی،

س: اين­که مزد خواندش

ج: اجر باشد اما آن مغنيه خواندنش است مال خريد و فروشش نيست مال الآن بحثی که داريم مال خريد و فروش است، آنی که، حالا شما فقيه را بياوريد ببينيد ثمن البغی، ندارد ثمن المغنی،

س: من که پيدا نکردم

ج: ببينيد ثمن المغنی و المغنيه ندارد، اجر با آن کسب می­خورد

س: بلی اجر و کسب يکی است

ج: اجر و کسب يکی است

س: من اين مغنی که توی فقيه پيدا می­کنم همين است

ج: اجر المغنی؟

س: بلی

ج: مغنيه را بياوريد، چون آن روايت ديگر هم داريم ثمن المغنية سحت،

س: الآن مغنيه تنها را بيار ببين چه توش است؟

ج: المغنيه را بياوريد پس من معلوم می­شود حافظه من خراب شده اما يادم می­آيد در کتاب فقيه اين دوتا را جدا هم آورده، و در امالی هم ديدم جدا آورده ديدم من در امالی

س: در مورد مغنيه يکی آن بود که خوانديم، يکی لا بأس باجر النائحة التی تنح علی الميت و اجر المغنية التی تزف به العرائس

40: 40

بأس توی فقيه اين دوتاست

ج: اين اجرالمغنی التی تزف به العرائس اين اشاره­ای روايت را برداشته فتوايش کرده و لذا به صورت روايت نياورده، اين به صورت روايت نيست نه سحت،

س: مهرالبغی دارد مهرالبغی، من السحت ثمن الميتة و ثمن البغاء و مهر البغی

ج: مهرالبغی را خودم گفتم مهرالبغی سحت داريم اجرالمغنی و المغنية سحت اين فقط همين دارد آن مهرالبغی داريم ما عرض کردم اگر کلمه مغنی با بقيه اشتباه شده يک مطلبی است آن­ وقت اين­جا نقل کرده شما گفتيد عن الصادق عن ابيه عن آبائه اين می­خورد به همين کتاب سکونی يا کتاب قضايا و سنن،

س: اجزالزانية سحت هم داريم، ثمن الخمر سحت اينها همه داريم

ج: و السحت انواع کثيره داريم چرا می­دانم آن وقت اين اجرالمغنی فقط،

س: تو فقيه فقط اين است بلی

ج: بلی اجرالمغنی

س: تو فقيه نسخه بدل­هايش را می­آورد پايين تو پاورقی،

ج: اجرالمغنی و المغنية سحت، اما من تا جای که تو ذهنم الآن هست جدا آمده و در کتاب امالی که جدا جدا آورده ديگر کسب المغنی سحت کسب المغنية سحت در آن­جا جدا آورده در کتاب امالی، آن وقت در مسند زيد می­خواهيم بياوريم بغی را و ثمن المغنيه،

س: مغنيه را اين­جا بياورم،

ج: و ثمن المغنية سحت به ذهن من آن­جا ثمن است اجر نيست کسب هم نيست حالا معلوم شد حافظه من خيلی اعتماد به حافظه نمی­شود بکنيم، اما اين تعبير اجرالمغنی و المغنية سحت اين منحصر در صدوق است در آثار ما نيست در روايت ما نيست؟

س: من تو چيز سحت را پيدا نکردم توی امالی،

ج: امالی

س: تو مسند زيد کلاً نبود

ج: نمی­شود، خب ثمن المغنيه بياور المغنيه، نه اين­که دارد که ديدم من خودم ديدم نه اين مقدارش را اطمينان شايد فکر می­کنم صفحه دست راست هم بود به نظرم الآن اين جوری می­آيد اگر اشتباه نکرده باشم،

س: توی مسند زيد

س: از نظر فقهی که فرق نمی­کند تنقيح مناط همه­اش يکی است

ج: حالا آن بحث ديگر، نه مغنی مثلی که متعارف نبوده عبد را به عنوان مغنی خريد و فروش بکند و خيلی تفاوت داشته باشد، چون مسأله کنيز خيلی مطرح بوده آنی که بازاريابی اين­ها داشته رو کنيز بوده رو عبد نبوده، نيامد خيلی خوب پس بنابراين معلوم شد که مسند زيد وضعش برخوردش در ميانی، از زيدیها هم من همه را ديديم اسماعيلی­ها الآن نمی­دانيم، در کتاب ديگری که از فروع همين سکونی است کتاب سکونی را هم الآن توضيحش واضح شد اهل سنت بالاتفاق او را کذاب می­دانند نداريم در آن­ها،

س: اين توی مسند زيد اين است کسب البغی و المغنية حرام حدثنی زيد ابن علی عن ابيه عن جده عن علی عليه­السلام

ج: ببينيد اين هم باز همان است عن ابيه عن آبائه که عرض کرديم شبيه کتاب قضايا و سنن است، کسب البغی دارد؟

س: کسب البغی و المغنية حرام،

ج: شبيه همين متن صدوق که ايشان نقل کردند، شما هنوز کسب المغنی خوانديد

س: اجر

س: اجرالمغنی

ج: اجرالمغنی کسب البغی

س: يکی است

ج: دقت کرديد آن وقت صدوق آن مغنی را آورده، صدوق مغنی آورده در امالی که ايشان نقل کرد کسب المغنی آمده اما در مسند زيد کسب البغی آمده اجر البغی آمده، کسب البغی آمده حالا من سند گفتم اصل مطلب من درست است اما حالا يک کمی اجر،

س: اين که اصل بغی بوده

ج: اين بحث است که آيا واقعاً اين بغی بوده يا مغنی بوده؟ صدوق تنها نقل می­کند مغنی بوده در ميان ما و ليکن در کتب زيديه آن­ها هم عن رسول­الله به همين طريق از امام صادق نقل می­کنند مغنی، ليکن در مسند زيد آن هم همين طريق است عن ابيه عن آبائه عن رسول­الله آن­هم بغی به جای مغنیه بغی دارد، من نکته­ای می­خواستم اين بحث متن را که اين متن

س: که هرسه­تاش ممکن است

ج: بغی و مغنی ممکن است

س: تصحيح شده بلی

ج: آن وقت ما داريم مهرالبغی سخت، اين را هم ما داريم مناسب با اين است مهر با همان کسب و اجر مناسب­تر است دقت فرموديد اين هم راجع به اين قسمت راجع به کتاب سکونی هم اهل سنت بالاتفاق ردش کردند، در کتب اسماعيليه دعائم زياد ازش نقل کرده در ميان اصحاب ما همين طريقش را عرض کردم يکی دو، يک قرن تقريباً يعنی اگر فرض کنيم صد و چهل حديث تدوين شده تا حدود دويست و چهل و پنجا خيلی شيوع ندارد بين اصحاب و بزرگانی که در اين رتبه هستند و عادتاً نقل می­کنند مثل ابن ابی عمير مثل مثلاً يونس اين­ها از اين کتاب نقل نکردند، بزرگان نقل نکردند حتی اصحاب عادی ما به استثنای عبدالله ابن مغيره که نسبتاً از بقيه بيشتر نقل کرده، نقل نکردند ليکن بعدها از قرن سوم يک دفعه کتاب مشهور می­شود و شيخ هم می­گويد علتش اين است که اين­ها تعبداً اين کار را کردند چون خيال می­کردند اين­های مسائلی است که از امام نرسيده امام فرموده انظروا الی مارووه عن علی از قرن، عده­ای از اصحاب هم که کلاً به خبر عمل نکردند آن­ها هم که کلاً رفتند کنار از قرن هفتم و هشتم تقريباً از قرن هشتم که علامه آمد و اين برنامه ريزی طبقات رجال را شروع کرد از آن زمان هم عده­ای زيادی به روايت سکونی عمل نکردند ديگر از قرن دهم به بعد، يعنی از قرن نهم و اينها عده­ای به آن روايت سکونی که معمول به اصحاب است عمل کردند همان جابريت و اين­ها ديگر از قرن يازدهم و از بعد از محقق اردبيلی و اين­ها غالباً کسانی که دنبال سند بودند عمل نکردند کسانی که دنبال يا جبر بودند يا همين مطلبی را که محقق نقل کرده که شيخ گفته ايشان ثقه است به خاطر وثاقت، از آن ور هم گفتند چون نوفلی ازش نقل کرده وقتی بگويد شيخ گفته ثقه يعنی نوفلی هم ثقه است به هر حال جمع و جورش کردند وصل و پينه­اش کردند روی اين جهت يک توثيقی اثبات کردند يعنی آن­های هم که عمل کردند مثل آقای خويي آقای خويي هم اثبات توثيق کرد حالا نه به خاطر عبارت شيخ به خاطر اين­که مثلاً در کامل الزيارات هست و يا به خاطر اين­که در تفسير علی ابن ابراهيم هست ايشان جمع و جورش کردند پس آن­های که اثبات يک نحوی از وثاقت کردند يا توضيحات عامه يا حالا فرض کن و يا آن­های که گفتند عمل مشهور آن­جای که مشهور به روايتش عمل کردند عمل شده پس روايت سکونی هم بين اصحاب ما اهل سنت هم که بالاتفاق عمر نکردند از اسماعيلی­ها هم عرض کرديم قاضی نعمان عمل می­کند از زيدی­ها هم فعلاً خبر ندارم که آيا دقيقاً به مقدار از رواياتش عمل کردند يا نکردند؟ روايات غياث ابن کلدوب که در مصادر نيست الا آن مقدار که در بين اصحاب ما بوده بعضياش هم شايد تک و توک اسماعيلی­ها نقل کردند اهل سنت هم که ندارند اصلاً راجع به اين، اين راجع به کل اين برنامه­ای که در قرن اول دوم سوم تا پنجم که اساس کار بوده جر و مد داشت راجع به اين کتاب معروف به سنن و احکام متعرض شده حالا چون اين ابن عدی نقل کرد که اشکال شکلی دارد البته انصافش ما هم معتقد هستيم قبل از اين­که به نقل متن بررسیم، گاهی اوقات اشکالات شکلی به کتاب می­خورد يعنی اين، حالا به انواع مختلف يا شکل نسخه يا مثلاً اين حاشيه بوده در متن، اشکال مختلف، غير از مسأله سند و غير از مسأله متن و غير از مسأله مضمون اشکالاتی از اين قبيل پيدا می­شود که اين،

س: مثل کاغذش تازه است و اين­ها

ج: مثلاً کاغذی

س: برای بحث شما ديگر انشاءالله

ج: بلی اين خودش اثر دارد اين روايتی را که شيخ طوسی نقل می­کند ثمن العذرة را بياوريد، ببينيد ما الآن دو طائفه روايت داريم که کلينی هم نقل کرده يک طائفه می­گويد لابأس ببيع العذره يک طائفه می­گويد اجلکم الله که ثمن العذره سحت، اين طور داريم دوتا طائفه روايت، شيخ طوسی رحمه الله عليه عرض کردم چون می­دانست که اشکال شده شيعه زياد روايات معارض دارد سعی کرده در اين کتابش بين اين­ها مهما امکن جمع بکند به يک نحوی جمع بکند شيخ طوسی در مقام جمع می­آيد يک جمع دلالی می­کند نه اين­که بگويد اين يکی را قبول کنيم آن يکی را قبول نکنيم آن­که ثمن العذره البته لفظ عذره اجلکم الله لفظاً به فتح اول و کسر ثانی است عَذِره، ليکن ماها ايرانی­ها فعلاً می­خوانيم عَذَره حالا اين تسامح است من می­دانم که ضبطش آن است اگر عَذَره می­خوانم روی تسامح می­خوانم دقت فرموديد و الا ضبطش آنی است که عرض کردم ببينيد شيخ طوسی يک روايتی را نقل می­کند که از سئلت اباعبدالله فقال لابأس ببيع العذره و قال عليه­السلام ثمن العذرة سحت، بعد شيخ می­گويد چون اين روايت واحده است پس بايد حتماً جمع بکنيم نمی­شود که بگوييم يکی را ترجيح بدهيم و جمعش هم به اين­که سحت يعنی مکروه چون دارد لابأس و اين هم دارد سحت پس مکروه، اين جمع از زمان شيخ طوسی مطرح شده اصلاً شاهد جمع اين معروف شده به جمع تبرعی، شاهد جمع هم اين روايت شيخ طوسی در تهذيب آورده اين روايت،

س: سحت به آن يعنی شدت و حرمت با حمل بر کراهت

ج: بايد اين جوری بشود چون در روايت واحده است نمی­توانيم يکی را معارض ديگری قرار بدهيم مثل

س: مال کلينی که خب همان که تهذيب آمده ديگر لذا اولی که همان فرموديد يعنی حديث تهذيب جلدش 372 اولی عن ابی­عبدالله لابأس ببيع العذره

ج: سندش را هم بخوان ديگر

س: احمد ابن محمد عن الحجال عن سعلبه

ج: احمد ابن محمد مراد اشعری قمی است که از اجلاء اصحاب است حجال هم عبدالله ابن محمد الحجال حجال چون حجل يعنی کبک احتمالاً کبک می­فروخته حجال احتمالاً المزخرف هم داريم مزخرف يعنی کسی که نقاشی ديوار زخرفة الجدار يعنی نقاشی و تصوير اينها عن سعلبه ابن ميمون اين هم از اجلاست اين­ها همه از اجلا اند خود حجال جزو اجلاست اصلاً، سعلبه هم فقيه است هم راوی است هم زاهد است خيلی صفاتی جزو اجلاست، عن سعلبه ابن ميمون

س: عن محمد ابن مضارب

ج: اين خيلی روشن نيست بلی

س: بلی عن ابی­عبدالله عليه السلام قال لابأس ببيع العذره فلاينافی ذلک ما رواه الحسن ابن محمد ابن سماعه عن علی ابن

ج: اين از مصدر واقفيه است شيخ ديگر چون رفته رو بحث حجيت خبر و رو رجال ديگر اين­ بحث­ها که اين مثلاً ميراث­های ما نيست ميراث­های واقفيه است عرض کرديم ميراثهای اين واقفيه يعنی ابن سماعه حسن ابن محمد يک مقدار زيادش را ما مديون کلينی هستيم که از حميد ابن زياد شاگرد ايشان نقل می­کند و شيخ صدوق خيلی کم نقل کرده خيلی شايد اصلاً از حميد ابن زياد نقل نکرده بود شيخ طوسی اضافه بر ميراث کلينی خودش هم مستقيماً از کتاب ابن سماعه نقل می­کند اضافه بر اين­که از او نقل می­کند خودش هم مستقيم نقل می­کند و اين ابن سماعه خيلی واقفيه شديد بوده حتی لعله،

س: يک مؤيد می­آورده

ج: نه و لاينافی ما رواه،

س: ما رواه الحسن ابن محمد ابن سماعه عن علی ابن سکن عن عبدالله ابن وضاح عن يعقوب ابن شعيب عن ابی­عبدالله عليه السلام قال ثمن العذره من السحت، لان هذا الخبر محمول علی عذرة الانسان و الاول محمول علی عذرة البهائم من الابل و البقر و الغنم فلاتنافی بين الخبر و الذی يکشف عماذکرناه ما رواه محمد ابن احمد ابن،

ج: اين صاحب نوادرالحکمه که گفتم خيلی يعنی من عرض کردم به­تان عادتاً وقتی يک روايت در اولش محمد ابن، خيلی گفتم ديگر می­بينم منتظر هستم يا سن خرابا ست يا متن بالاخره يا هردو خرابی دارد اين توقع ما از اين آقا اين است مرد خوبی هم هست مرد بزرگواری است کتابش هم خيلی در قم معروف است ليکن خب خيلی مراعات قواعد تحديث نمی­کرده يا به اصطلاحاً مبانی حديثش ضعيف بوده نه اين­که در وثاقت و جلالت شأنش شکی باشد بفرماييد آقا؟

س: ما رواه محمد ابن احمد ابن يحيي عن محمد ابن عيسی عن صفوان عن مسمع ابن ابی مسمع عن سماعة ابن مهران قال سئل رجل اباعبدالله عليه السلام و انا فقال انی رجل ابيع العذره فما تقول؟ فقال حرام بيعها و ثمنها و قال لابأس ببيع العذره،

ج: من بر عکس نقل کردم و قال لابأس ايشان بعد شيخ ببينيد چه می­فرمايد؟

س: فلولا ان المراد بقوله حرام بيعها و ثمنها ما ذکرناه لکان قوله بعده

ج: بعدَه منصوب است ديگر به ظرفيت مبنی است

س: بعدَه اين­جا چاپ شده بعدُه

ج: بعدُه خيال کردم بعدَه هاء آورده اگر بعد اگر مقطوع از حساب است مبنی بر ضم است

س: بدون ضمير بعدُ

س: لکان قوله بعد و لابأس ببيع العذره مناقض له و ذلک منفی عن اقوالهم عليهم­السلام

ج: اما چطور حالا اولی را حمل کرده بر بهائم دومی را گفته حمل کرده بر انسان خيلی عجيب است اولی را بر انسان دومی را بر بهائم، بهائم لابأس مال انسان علی ای حال ملاحظه بفرماييد البته اين­ اين­جا که من نقل کردم اين نقل مال حيوان و انسان است ايشان جمع می­کند ليکن بعدها آمدند گفتند حرام يعنی مکروه به قرينه لابأس آن وقت اصحاب متأخر ما مثل فرض کنيد آقای خويي و اينها عده­ای آمدند گفتند بعيد است اين يک حديث باشد چون اين همه تکرار دارد و قال لابأس ببيع العذره اولاً خب می­گفت لابأس ببيعها چرا مرجع ضمير را آورده دقت فرموديد لذا اين آمدند شبهه کردند و طبق تصوری که ما الآن عرض کرديم خدمت­تان اين اشکال مال شکل کتاب است يعنی شکل کتاب نوادرالحکمه شيخ رحمه الله چون به فکر بوده که به يک نحوی تعارض را از روايات بردارد خيال کرده اين حديث می­شود شاهد جمع باشد، شيخ توجه نکرده در کتاب نوادرالحکمه اين دومی يک حديث مرسل است اولی مسند است دومی، يعنی اول اين حديث را آورده که حرام بعد و قال يعنی حديث مرسل لابأس به، چون اين حديث را هم کلينی آورده بود اين حديث موجود بود لابأس ببيع العذره شيخ خيال کرده اين­ها يک حديث است يعنی شما امروز اگر بخواهيد اين کتاب نوادرالحکمه را بازسازی بکنيد ويراستارش بکنيد اين شکلی مراد من اين­جا ويراست شما برای اين حديث دوم يک شماره ديگر بايد بزنيد آن حديث اول که با سند آورده مثلاً شماره 52 جلو قال 53 بايد بزنيد، منشأ غفلت کجا شده؟ شيخ شده شيخ هم در فکر بوده به هر جور هست احاديث را حمع کند اين خيال کرده اين شاهد جمع است اينی که من عرض کردم بيش از هزار سال است يعنی حدود هزار است علمای ما ولو توجه نشده تقليد شيخ می­کنند حتی در اين­جا تقليدی حديث واحد گرفتند اين در حقيقت چون خود کتاب به اصطلاح نوادرالحکمه دارند در احوالاتش که يروی عن الضعفاء و يعتمد المراسل اصلاً مشکلش مراسل است

س: و قال

ج: اين و قال مرسل بوده و قال لابأس به مراجعه به کافی روشن می­شود دوتا حديث است يکی لابأس ببيع العذره يکی هم حرام ثمنها من السحت، که مثلاً حرام يا من السحت،

س: واقعاً عذره خود ايشان بالا آورده بود اول

ج: که آقا؟

س: خود شيخ طوسی تنظيم اول آورده بود

ج: خب اين را خيال کرده دومی حديث است ملتفت نشده که اين حديث يکش تکرار حديث سابق است

س:

47: 57

خود ايشان می­شود نه اين­که مثلاً در کافی

ج: بلی می­دانم در کافی، نه شيخ رحمه الله تصور کرده اين حديث حديث واحد است و اين شاهد جمع می­شود چون نمی­شود در کلام واحد امام، عرض کردم الآن عده­ای از علمای متأخر ما متفطن شدند اما سرش را پيدا نکردند، اين کسی که بعد از هزار سال سرش را، اين بنده بودم که بابا اين تو کتاب نوادرالحکمه پشت سرش آمده اين مرسل است چون الآن هم خب يک نفر هم آمد از نجف دارد جمع می­کند نوادرالحکمه را گفت يکی از دوستان الآن مشغول به جمع آوری است گفتم اين را بايد شماره ديگر بزنيد اين ويراستاری، اگر در ويراستاری اين نکته مراعات می­شد يعنی اين نکته­ شکلی مراعات می­شد اين بحث شيخ و اين بحثی که هزار سال است دنباله شيخ رفتند

س: منتفی می­شد

س: پس سر خط بيايد

ج: دقت کرديد چون بحث ما البته چون بحث نقد حديث است چون ما شکل نقد را از جهات مختلف گاهی اوقات می­شود اشکال شکلی است يعنی اشکالی مثل اين­جا ويراستاری اگر نکته­ای ويراستاری را مراعات می­کردند کار به اين­جا نمی­رسيد اين هزار سال است به عظمت شيخ من عرض کردم آقایون من حيث لايشعرون تقليد شيخ اين لايشعرون بلانسبت به آقايون اين­ها چون حسن ظن به شيخ خب زياد بوده خيال کردند شيخ ديده يک حديث خيال کردند يک حديث است البته عرض کردم الآن عده از معاصرين ديدم احتمال دادند دوتا باشد گفته اولاً کلمه قال چرا تکرار شد؟ بعد هم چرا گفت لابأس ببيع العذره، بايد می­گفت لابأس ببيعها عذره که قبلاً نقل کرده احساس کردند که دوتاست

س: مشکل دارد

ج: مشکل دارد اما پيداش نکردند، اشکال سر ويراستاری بود،

س: جناب شيخ بازهم دارد اين کار را جاهای ديگر يا همين

ج: بلی دارد فرق نمی­کند

س: شاهد جمع از بين می­رود می­شود دوتا روايت از يک طرف

ج: معارض

س: بلی دوتا روايت معارض

س: اين امر را بايد جدا کرد

س: پس با اين­که کل رواياتی که صاحب النوادر دارد پس ديده

ج: خيلی بايد دو مرتبه روش فکر بشود روايات نوادرالحکمه نه نوادر، دقت کرديد و اين­که من هی می­گويم مقلد شيخ­اند اينها خيال می­کنند مثلاً ما مقلد نيستيم راست است مقلد نيستند توجه نشده شيخ يک حديث گرفت اين­ها هم دنبالش افتادند يعنی اين حد از تقليد خيلی عجيب است که اين دوتا حديث است يا يک حديث؟ يک حديث ديگر است آن را هم باز شيخ طوسی منفرداً آورده اذا دار عليه احد عشر شهراً فقد حال الحول، اين را هم بياوريد اين شيخ طوسی،

س: مال زکات است

ج: مال زکات است در اين روايت می­خواهيد بعد عروه در اين روايت دارد که سال در زکات يازده ماه است

س: خلاف قاعده

ج: خلاف قاعده هم هست اذا دار عليه احد عشر شهراً فقد حال الحول، دار است يا حال است؟ حالا من مفردش در ذهنم نيست کلمه اثنی عشر شهراً بياوريد،

س: ماه خودش را حساب نکرده

ج: صاحب عوره هم نوشته که ماه يازده ماه، سال يازده ماه ديدم بعضی از اين آقايون معاصر ما در حاشيه عروه­شان نوشتند آقا اصلاً نمی­شود ماه يازده ماه باشد اصلاً بعد هم به اين تمسک کرده و لم يذهب احد من علماء السنه الی هذا الرأی، حالا اين بعضی از حواشی­ عروه­شان خب اين­که خب دليل نمی­شود چون هيچ کس از علمای اين روايت هم می­خواهيد طولانی است چند فقره دارد

س: آن مؤيد آورده برای اين­که سال يازده ماهه نداريم هيچ سنی هم نگفته،

ج: هيچ سنی هم نگفته، آن وقت عده­ای از علمای ما هم آمدند بحث کردند ما کلمه حول زياد داريم تو روايات آوردند باب فلان بابی همه و اين­ها همه به معنای دوازده ماه است اين يکی اين­جا چطور شد يازده ماه دقت کرديد اين يکی چطور شد يازده ماه،

س: شهراً تو تهذيب يکدانه است که مربوط نيست،

س: حالا بخوانيد حالا

ج: احد عشر شهراً را بياور

س: اين جوری که قلت لابی جعفر رجل کان عنده مأة درهم

ج: اين تفصيل است بلی عن زراره است ديگر

س: بلی

ج: به نظر از کتاب ابن فضال پسر است نيست؟ علی ابن حسن،

س: عنه عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد

ج: عنه عن علی ابن ابراهيم که کلينی است؟

س: بلی در مورد حريز است علی ابن ابراهيم عن حريز است حريز عن زراره قال قلت لابی جعفر عليه السلام رجل کان عنده مأة درهم غير درهم احد عشر شهراً ثم اصاب درهما بعد ذلک فی الشهر ثانی عشر و کملت عنده مأة درهم أ عليه الزکات؟ قال لا حتی يحول عليه الحول و هی مأة درهم

ج: به عکس است نه، اين نه اين احد عشر نه، فقد حال عليه الحول اين روايت اين به نظرم منفرد شيخ است تو ذهن من الآن که منفرد شيخ است تقريباً چون اين چند سال پيش شايد بيست سال پيش من بيشتر نگاه کردم امروز به ذهنم آمد که خودم مراجعه کنم جديداً

44: 62

وقت نشد ديگر بی­حالی من خيلی زياد است بيشتر روی اعتماد حافظه است

س: چه مضمونی دقيقاً تو ذهن

ج: اذا دار عليه احد دار يا حال احد عشر شهراً تصادفاً اين روايت به عکس است می­گويد يازده ماه،

س: بعدش دوازده بلی

ج: بلی تو بعد از ماه دوازده يک درهم اضافی دويست تا می­شود می­گويد نه ندارد بايد دوازده يعنی اين دقيقاً خلافش است

س: رد آن است

ج: رد آن است،

س: يکسال پس دوازده­تا را بهش می­گذارد

ج: اين چندتا سؤال است قال قلت له قال و قال اين طوری است تو ذهنم الآن اجمالاً تفصيل ندارد اما

س: حال حول تعبير رايجی است در بحث زکات نمی­شود باش خيلی

ج: به نظرم اذا دار عليه احد عشر شهراً يا حال عليه احد عشر شهراً

س: احد عشر

43: 63

نداريم که

س: چرا اتفاقاً زياد است

ج: بلی آقا؟ اگر شما عروه داريد عروه را بياوريد

س: عروه را که بعد

54: 63

بياوريد

س: باب الزکات باب الزکات را آورده

س: فکر نمی­کنم که همچون چيزی تو عروه ببينم

س: عروه ببين

ج: نه اصلاً مستمسک را نگاه کنيد چون می­گويد يدل عليه ما رواه فلان به نظرم زراره هم هست

س: مسأله را پيدا کنم

ج: الحول هنا احد عشر شهراً نه ديگر فتوی هم هست بعضی از معاصرين ديدم نه اصرار کردند که بايد به همين بايد عمل کرد و يازده ماه است اين­جا علی خلاف القواعد سال يازده ماه است جای ديگر سال دوازده ماه است در مورد زکات يازده ماه آن وقت نتيجه­اش اين می­شود که چند سال که يازده سال گذشت در يک سال مال دو ماه است المال لايزکی فی حول واحد مرتين آن وقت اين در مرتين بايد در سال واحد بشود بعد از گذشتن يک مدت، بفرماييد

س: پيدا نکردم

ج: عروه که خب دارد که، مستمسک را بيار

س: عروه را آوردم بحث اين است که اين مسأله تو خود متن نيست احد عشر اصلاً تو مسائلش نيست

س: ممکن است تو مستمسک به شهر گفته باشد

ج: نه نه احد عشر شهر دارد، می­خواهيد اگر مجبور شديم برويم خود عروه را بياريم خارجاً مستمسک را بياريد

س: مستمسک

ج: نه ديگر طول می­کشد حالا اين شايد مستمسک نگاه بکند آقای خويي هم دارد زکات را مستند دارد آقای خويي،

س: مثل آن­که معالم می­خواند

30: 65

گم کردند گذاشتند برای فردا

ج: برای فردا نزديک است فردا هم بشود نزديک است حالا اين روايت را هم سريع بخوانيم چون اين بحث نقد متن، پيدا نشد بابا، نه اين­جا ببين آقا اين به نظرم عروه باشد اين يکی،

س: تو بعض حواشی اين جا بود

ج: به نظرم

س:

0: 66

آقای سيستانی اين­جا بود

س: اين منهاج الصالحين است

ج: منهاج است نه،

س: گفت بعض الحواشی اين­جا بود

س: مثلاً اين­جا تو همين مستمسک دارد ايشان گفتند که لکن الشهر الثانی عشر محسوب من الحول الاول بعد ايشان فرمودند که قد ذکر غير واحد ان يکون الشهر الثانی محسوباً من السنة الاولی

ج: قبلش بخوان نه اين فرع مسأله است اولش را اول مسأله را بخوان

س: شرط الرابع مضی الحول عليها جامعة للشرايط و يکفی الدخول فی الشهر الثانی عشر فليعتبر تمامه

ج: همين­جا اين ذيلش روايت است بلی آقا

س: تمام ثانی عشر لايکفی

ج: يعنی يازده ماه تمام بشود کافی است، نه کتاب عروه ما که آقا داخل است اين­جاها نيست،

س: اذا دخل الشهر الثانی فقد حال عليه الحول است منظورتان

ج: ها! اين نيست مثلی که اين است متنش

س: بعد اين متنی که ايشان آوردند برای اين مسأله اين است برای استدلال

ج: متنش را بيار بخوان اذا دخل عليه، فقد حال عليه الحول

س: اذا دخل الشهر الثانی عشر دارد

ج: روايت است روايت زراره است فکر می­کنم

س: همين طريق چيز است علی ابن ابراهيم است

ج: نه آقای حکيم در شرحش چه نوشته؟

س: آن روايتی که وجوه زياد دارد و اين­ها هی می­گويد سئلت سئلت

ج: همين چندتا روايت

س: عنه عن ابيه عن حماد ابن عيسی عن حريز عن زراره همان بود که اولش را هم خوانديم بعد در ادامه دارد قلت و

8: 68

کان الی مأة درهم فوهبها لبعض اخوانه او ولده او اهله فراراً بون الزکات فعل ذلک قبل حلها بشهر فقال اذا دخل الشهر ثانی عشر فقد حال عليه الحول و وجبت عليه الزکات

ج: خب

س: پس همان شهر، آن وقت اين­جا فکر کنم ايشان اشکال يازده را اين­جا دارد ايشان و توقفه فی حجيته من جهة ان فی السند ابراهيم ابن هاشم و فيه کلام کل، مع ان بلی و بالجمله لاينبغی

41: 68

تأملاً فی حجية المصحح المذکور نعم قد يشکل فی کيفية الجمع بينه و بين نصول الحول الظاهر فی اعتبار مضی اثنی عشر شهراً تامه و انه بالتصرف فی الحول بحمله علی الاحد العشر لکونه حقيقتاً شرعية فی ذلک او مجازاً مرسلاً بعلاقة الاشراف او استعارة لمشابهه او بالتصرف فی نسبة الحولان الی الحول

ج: حوَلان

س: حوَلان الی الحول بمضی احد عشر شهراً منه وجوه اقربها الاخير بل الاول مقطوع بعدمه

ج: خب خود اين روايت را بخوان کامل، اين وجه اخير که ايشان می­گويد کلامی است که مرحوم شيخ

س: اين که فرمودند يکفی دخول فی شهر ثانی عشر همين بود بلی فرقش اين است حالا تا دليلش را بياورد

ج: حالا روايتش را بخوان

س: يعنی از کجا شروع کنم همين­جا که

ج: از اولش روايت طولانی است،

س: همانی که خواندم، همانی که عرض کردم عنه عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد ابن عيسی عن حريز عن زراره

ج: عنه عن علی ابن ابراهيم

س: بلی چون چيز دارد ديگر، مرحوم کلينی دارد اين را الآن از کافی هم خواندم

ج: ايشان وقتی می­گويد محمد ابن يعقوب بعد نمی­گويد عنهم

س: حديث قبلی محمد ابن يعقوب بعد می­گويد و عنه عن علی ابن ابراهيم

ج: خب بعدش

س: بلی قلت لابی جعفر عليه­السلام رجل کان عنده مأة درهم غير درهم احد عشر شهراً ثم اصاب درهماً بعد ذلک فی الشهر الثانی عشر فکملت عنده مأة درهم أ عليه الزکات قال لا حد يحول عليه الحول و هی مأة درهم فان کانت مأة و خمسين درهما، فاصاب خمسين بعد ان يقضی شهر فلا زکات عليه حتی يحول المأتين الحول قلت له فان کانت عنده مأتا درهم غير درهم فمضی عليها ايام قبل ان ينقضی الشهر ثم اصاب درهماً فاتی علی الدراهم مع درهم حول أ عليه ذکاة،

ج: بلی

س: فقال نعم، فان لم يمضی عليها جميعاً الحول فلا شئ عليه فيها قال قال زراره و محمد ابن مسلم قال ابوعبدالله عليه السلام، ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يذکيه قلت له فان وهبه قبل حله بشهر او بيومين قال ليس عليه شئ ابداً قال و قال الزراره عنه انه قال انما هذا بمنزلة رجل خيلی

ج: بخوان اشکال ندارد

س: افطر فی شهر رمضان يوماً فی اقامته ثم يخرج فی الآخر النهار فی سفر فاراد بسفر ذلک ابطال الکفارة التی وجبت عليه فقال انه رحل الی ثاني عشر وجبت عليه الزکات و لکنه لوکان وهبها قبل ذلک لجاز و لم يکن عليه شئ بمنزلة من خرج ثم افطر انما لايزع ما حال عليه فاما ما لم يحول عليه فله منعه و لا يحل له منع مال غيره فيما قد حل عليه، قال زراره فقلت له رجل کانت له مأة درهم، ب

ج: بلی

س: فاتی درهم فوهبها لبعض اخوانه او ولده او ولده

ج: بلی

س: فراراً بها من الذکاه فعل ذلک قبل حلها بشهر فقال اذا دخل الشهر الثانی عشر فقد حال عليه الحول و وجبت عليه الزکات فقلت له فان احدث فيها قبل الحول قال جاز ذلک له قلت انه فرّ بها عن الزکات قال ما ادخل علی نفسه اعظم مما منع من زکاتها فقلت له انه يقدر عليها قال فقال ما عليّ انه يقدر عليها و قد خرجت من ملکه قلت فانه دفعها اليه علی شرط فقال انه اذا سمیها هبة جازت الهبة و سقطت الشرط و ضمن الزکات فقلت له و کيف يسقط الشرط و تنزل هبة، خب اين خيلی طولانی

ج: بلی خيلی خوب است حالا به قول ايشان پس باشد برای فردا شب.